

نقد و بررسی ترجمه انگلیسی کتاب مشاعر ملاصدرا

* عباس مهدوی
** محمد کیوانفر**

چکیده

ما در این مقاله، ترجمه کتاب المشاعر ملاصدرا به نام The Book of Metaphysical Penetrations اثر سید حسین نصر را نقد و بررسی می‌کنیم. در این مقاله بر سه نکته اساسی تأکید می‌کنیم. نخست می‌خواهیم نشان دهیم در چه مواردی ترجمه متن عربی به انگلیسی به صراحت نادرست است. مترجم در برخی از بندها به علت پی نبردن به منظور ملاصدرا نتوانسته است متن عربی را به درستی به انگلیسی برگرداند. دوم، نشان می‌دهیم مترجم برخی از عبارات عربی را از قلم انداخته و ترجمه نکرده است. در پایان، نشان خواهیم داد برخی از معادل‌های انگلیسی مناسب نیستند. ابتدا متن عربی و انگلیسی را می‌آوریم. سپس متن عربی را شرح می‌دهیم و بعد، با شرح متن انگلیسی به تفاوت منظور ملاصدرا و مترجم اشاره می‌کنیم. در پایان، با ترجمه پیشنهادی، بحث آن بند را تمام می‌کنیم.

کلیدواژه‌ها: کتاب المشاعر، ترجمه انگلیسی مشاعر، ملاصدرا، سید حسین نصر.

* دکتری فلسفه ذهن / مدیر گروه دین و علوم شناختی دانشگاه ادیان و مذاهب. (abbasmahdavi3274@gmail.com).

** دکتری فلسفه و کلام اسلامی / مدیر گروه فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه ادیان و مذاهب.

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۴/۲۷ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۸/۱۳).

در سال ۱۳۴۲ تصحیحی از کتاب *المشاعر ملاحظه* در به کوشش هانری کربن منتشر شد که افزون بر متن عربی، مشتمل بر ترجمه و شرح فارسی بدیع الملک میرزا عمادالدوله و ترجمه، مقدمه و تعلیقات فرانسوی هانری کربن بود. در این تصحیح، متن عربی کتاب *المشاعر* به ۱۵۰ بند تقسیم شده است. دکتر نصر نیز براساس این تصحیح و با توجه به همان ۱۵۰ بند، کتاب *المشاعر* را در ۱۵۰ بند به انگلیسی ترجمه کرده است. عنوان این کتاب، *The Book of Metaphysical Penetrations* است. این ترجمه با ویرایش ابراهیم کالین^۱، و مقدمه و پاورقی‌های توضیحی او منتشر شد.

ترجمه آثار کلاسیک فلسفه اسلامی دشوار و سترگ است؛ به ویژه کتاب *المشاعر ملاحظه* که خلاصه‌ای از مباحث هستی‌شناسی و خداشناسی وی را دربردارد، به خودی خود کتاب دشوارفهمی است؛ از این رو ترجمه چنین اثری آسان نیست. به دست دادن ترجمه آثار کلاسیک فلسفه اسلامی که مستقل از متن عربی قابل فهم باشد از دشواری افزون تری برخوردار است. به همین دلیل، مترجم و همکارانش این ترجمه را همراه با متن عربی منتشر کردند تا خواننده بتواند با رجوع به متن عربی از عهده فهم متن انگلیسی برآید. اما این تمهید تنها برای خواننده آشنا به زبان کلاسیک عربی مفید فائده است. البته مترجم و همکارانش سعی کردند دشواری فهم این متن را با آوردن تعلیقات توضیحی جبران کنند. با این همه تا رسیدن به یک زبان انگلیسی مستقل برای فلسفه اسلامی، راهی طولانی در پیش است.

ضمن ارج نهادن به این اثر و جهت کمک به هرچه بهتر شدن فرایند ترجمه متون کلاسیک فلسفه اسلامی به انگلیسی، مروری اجمالی بر این ترجمه داشته‌ایم. در ادامه حاصل «این مرور» را می‌خوانید.

1. Ibrahim kalin.

۱۰) [...] واما الذى يقال له عرضى للموجودات من المعنى الانتزاعى الذهنى، فليس هو حقيقه الوجود، بل هو معنى ذهنى من المعقولات الثانیه كالشيئيه [...] و سائر الانتزاعيات المصدريه التى يقع بها الحكايه عن الاشياء الحقيقيه أو غيرالحقيقيه. و كلامنا ليس فيه بل المحكى عنه: و هو حقيقه واحده بسيطه لاتفتقر اصلا فى تحصله و تحققه الى ضميمه قيد فصلى او عرضى مصنّف أو مشخّص (ملاصدرا، ۲۰۱۴: ۸).

[...] as for what is said concerning its being an accident for existent, from the point of view of abstract mental meaning, that is not the reality of wujud. Rather, it is the mental meaning of it, which is derived from secondary intelligibles such as thing-ness, [...] And other infinitive (masdari) abstract words by which one gives an account of real or unreal things. Our discourse is not (solely) about this [meaning of wujud], but it gives an account of it and explains that it is a single simple things that does not at all need, in its realization or actualization, anything to be added to it- any condition of specific difference or accident, whether it be of a class or [of] an individual (Mullā Şadrā, 2014: 8).

ملاصدرا می گوید [...] و آن مفهوم انتزاعی ذهنی [مفهوم وجود] که گفته شد عرضی موجودات است، حقیقت وجود نیست، بلکه معقول ثانی است؛ از قبیل شیئیت [...] و سایر مفاهیم انتزاعی مصدری که دال بر اشیاء واقعی [مثل انسانیت و بیاضیت] و غیرواقعی [جوهریت و عرضیت] هستند. کلام ما درباره آن (مفهوم انتزاعی ذهنی وجود) نیست، بلکه درباره محکی عنه آن مفهوم [یعنی حقیقت وجود] است: آن محکی عنه حقیقتی واحد و بسیط است که در تحصل و تحقق خودش به ضمیمه شدن هیچ قیدی احتیاج ندارد؛ چه آن قید فصلی باشد یا عرضی و چه آن عرضی مصنّف باشد [مثل کاتب برای انسان] یا مشخّص [مثل رنگ آبی چشم زید].

براساس ترجمه انگلیسی باید بگوییم [...] کلام ما فقط درباره این (معنای از وجود) نیست، بلکه این حکایتی از آن به دست می دهد و تبیین می کند [...] چه آن قید

فصلی باشد یا عرض و چه آن عرض صنف باشد یا شخص.

اکنون اشتباهات ترجمه را بررسی می‌کنیم:

الف) به نظر می‌رسد «by which one gives an account of» معادل مناسبی برای «السی تقع بها الحکایه عن» نیست؛ از این رو بهتر است بگوییم «(which denotes)». عبارت «Our discourse is not (solely) about this [meaning of wujud], but it gives an account of it» رساننده معنای «کلامنا لیس فیہ بل المحکی عنه» نیست. اول اینکه اضافه کردن قید «solely» اشتباه است؛ زیرا لازم می‌آید مقصود ملاصدرا این باشد که «کلام ما تنها درباره این نیست، بلکه درباره محکی عنه نیز است»؛ در حالی که چنین نیست. دوم اینکه عبارت «but it gives an account of it» رساننده «بل المحکی عنه» نیست؛ پس بهتر است بگوییم: «but it is about its denotation/reference (that is, what this [meaning of wujud] is denoted)».

ج) عبارت «it ... explains that it is a single simple things» رساننده معنای «و هو حقیقه واحده بسیطه ...» نیست. اول اینکه ترجمه «reality» به «things» نادرست می‌نماید. دوم اینکه فعل «explain» در اینجا کاملاً زائد است.

د) دکتر نصر «accident» را معادل «عرضی» قرار داد؛ اما با نگاه سخت‌گیرانه این معادل نیز درست به نظر نمی‌رسد؛ چون «accident» به معنای «عرض» است، نه «عرضی»؛ عرضی مقابل ذاتی است و عرض مقابل جوهر. ممکن است چیزی عرضی باشد؛ اما عرض نباشد، مانند معقولات ثانی فلسفی (شیئیت، ممکنیت، عرضیت و ...) که عرضی هستند؛ ولی لزوماً عرض نیستند. هر چند در ترجمه‌ها رایج است که برای عرضی از واژه «accident» استفاده کنند، برای اینکه تمایز بین «عرض» در مقابل «جوهر»، و «عرضی» در برابر «ذاتی» به درستی فهمیده شود، شاید به دست دادن معادلی جدید کارگشا باشد. واژه پیشنهادی برای «عرضی»، «property» است. زیرا منظور از عرضی همان اوصاف و ویژگی‌ها است؛ خواه عرضی ذاتی باشد یا عرضی مفارق. (البته نباید از نظر دور داشت که در استعمالات رایج متون فلسفی نیز به جای عرضی عام، از واژه عرض عام و به

جای عرضی خاص، از عرض خاص استفاده می‌کنند).

ه) دکترنصر «class» را معادل «مصنّف» و «individual» را معادل «مشخّص» قرار داد؛ اما این معادل‌ها نیز درست به نظر نمی‌رسند. مراد صدرا از مصنّف این است که برخی از عرضی‌ها موجب دسته‌بندی معروضشان می‌شوند؛ برای مثال، شاعر که انسان را به شاعر و غیرشاعر تقسیم می‌کند؛ پس اصطلاح «classifier» معادل مناسب برای مصنّف است، نه class. مراد صدرا از اصطلاح مشخّص این است که برخی از عرضی‌ها موجب تشخیص افراد نسبت به یکدیگر می‌شوند؛ برای مثال، ویژگی‌هایی مانند رنگ آبی چشم، وزن فلان، قد فلان و ... موجب تشخیص یا تمییز زید از عمرو می‌شوند؛ از این رو، اصطلاح individualizer معادل مناسب مشخّص است، نه individual.

ترجمه پیشنهادی

[...] as for what is said concerning its being an property for existent [...] And other infinitive (masdari) abstract words which denotes real or unreal things. Our discourse is not about this [meaning of wujud], but it is about its denotation/reference [that is, what this meaning of *wujud* is denoted]: and it is a single simple things that does not at all need, in its realization or actualization, anything to be added to it- any condition of specific difference or property, whether it be of a classifier or [of] an individualizer.

(۱۱) بل قد يلزمه هذه الاشياء بحسب ما يتحصل به و يوجد من المعاني و الماهيات إذ كل وجود سوى الوجود الاول البسيط الذي هو نور الانوار، يلزمه ما هي كليّه أمكانيه يتّصف بهذه الاوصاف باعتبار حصولها في الاذهان [...] (همان: ۸).

Rather, it necessitates these things with respect to what is actualized by it and what is found from among the meanings and quiddities [...] (ibid: 8).

ملاصدرا می‌گوید آن اشیا [اوصاف] لازمه حقیقت وجودند به اعتبار معانی و ماهیاتی که توسط وجود تحصل و تحقق پیدا می‌کنند [...].
بر اساس ترجمه انگلیسی باید بگوییم وجود آن اشیا [اوصاف] را ضروری می‌سازد

باتوجه به چیزی که توسط وجود تحصیل پیدا می‌کند و آن چیزی که از طریق معانی و ماهیات تحقق پیدا می‌کند

الف) «it necessitates these things» ترجمه نادرستی از «قد يلزمه هذه الاشياء» است. مراد صدرا در اینجا این است که چون وجود و ماهیات در خارج متحدند برخی از اوصاف بالذات ماهیات (مانند نوعیت، جنسیت، فصلیت، مصنف و مشخص) اوصاف بالعرضی وجود به شمار می‌آیند (چراکه حکم احدالمتحدین به دیگری نیز سرایت می‌کند). در نتیجه مراد صدرا این نیست که وجود این اشیاء یا اوصاف را ضرورت می‌بخشد، بلکه مرادش این است که این اشیاء یا اوصاف با وجود ملازم و همراهند.

ب) به نظر می‌رسد عبارت «is found from what is actualized by it and what meanings and quiddities among the» ترجمه مناسبی برای «ما یتحصل به ویوجد من المعانی و الماهیات» نیست؛ زیرا «من المعانی و الماهیات» بیان «ما یتحصل به ویوجد» است؛ اما در ترجمه دکتر نصر، عبارت «among the meanings and quiddities» (معادل «من المعانی و الماهیات») فقط بیان «what is found» (معادل «یوجد») است، نه «what is actualized by it» (معادل «ما یتحصل به»); در حالی که مصنف نمی‌خواهد بگوید که آن اشیا [امور انتزاعی مصدری] لازمه حقیقت وجودند باتوجه به چیزی که توسط وجود تحصیل پیدا می‌کند و آن چیزی که از طریق معانی و ماهیات تحقق پیدا می‌کند. ترجمه بهتر می‌تواند عبارت زیر باشد:

[...] with respect to All of the quiddities and meanings that actualized by it [wujud] and exist through it.

۱۳) و ستعلم معنی هذا الکلام من أن الوجود مع کونه امرأً شخصياً متشخصاً بذاته متعیاً بنفسه مشخصاً لما یوجد به من ذوات الماهیات الکلیه کیف یتحد بها و یصدق هی علیه فی الخارج (همان: 9).

You will know the meaning of this proposition that wujud – while being in itself

an individual reality, individualized by its essence and determined by itself - individualizes all of the universal quiddities that exist through it. [you will understand] how they are united by it, how in the domain of external reality they are corroborated by it, and how in the mind and in rational analysis its concept occurs to them (ibid: 9).

ملاصدرا می‌گوید به‌زودی به معنای این کلام پی خواهید برد که وجود-باینکه امری شخصی است که متشخص بذاته و متعین بنفسه است و تمام ماهیات کلی را که به وجود موجودند، تشخص می‌بخشد- چگونه در خارج با ماهیت متحد است، چگونه در خارج ماهیت بر او صدق می‌کند.

اما براساس ترجمه دکتر نصر باید بگوییم به‌زودی به معنای این کلام پی خواهید برد که وجود-باینکه واقعیت شخصی فی‌نفسه، متشخص بذاته و متعین بنفسه است- تمام ماهیات کلی را که به وجود موجودند، تشخص می‌بخشد. [شما خواهید دانست] چگونه با ماهیت متحد است و ماهیت بر او صدق می‌کند.
در این ترجمه دو اشتباه وجود دارد:

الف) عبارت «individualizes all of the universal quiddities that exist through it» (معادل «مشخصاً لمایوجد به من ذوات الماهیات الکلیه») باید به داخل دو خط تیره برود و با نقطه پایان نیابد؛ وگرنه کلام ملاصدرا به‌غلط این‌گونه فهمیده می‌شود که «وجود-باینکه واقعیت شخصی فی‌نفسه، متشخص بذاته و متعین بنفسه است- تمام ماهیات کلیه‌ای را که به وجود موجودند، تشخص می‌بخشد»؛ درحالی‌که منظور نویسند این نیست؛ چنان‌که در ترجمه فارسی بالا می‌بینید.

ب) در عبارت «کیف یتحد بها و یصدق هی علیه فی الخارج»، قید «فی الخارج» قید هر دو «یتحد بها» و «یصدق هی علیه» است؛ درحالی‌که دکتر نصر عبارت «in the domain of external reality they are» (معادل «فی الخارج») را فقط قید عبارت «they are corroborated by it» (معادل «یصدق هی علیه») در نظر گرفت، نه عبارت «they are united by it» (معادل «یتحد بها»). ما این ترجمه را پیشنهاد می‌کنیم:

You will know the meaning of this proposition that *wujud* – while being in itself an individual reality, individualized by its essence, determined by itself, and individualizes all the universal quiddities that exist through it – how in the domain of external reality it [*wujud*] is united by them [universal quiddities] and how they are corroborated by it, and how in the mind and in rational analysis its concept occurs to them.

۱۹) بل ائما أقول إن الشيء الذي يكون انضمامه مع الماهية أو اعتباره معها، مناط كونها ذات حقيقة، يجب أن يصدق عليه مفهوم الحقيقة أو الموجودية (همان: ۱۲).

Rather, I say the thing that is included in the quiddity, or its consideration through [the quiddity] in such a way that [the thing] has a real essence, requires that the concept of being real or being existent holds true for it (ibid: 12).

ملاصدرا می‌گوید [...] آن چیزی [وجود] که انضمامش به ماهیت^۱ و اعتبارش با ماهیت^۲، ملاک حقیقت داشتن ماهیت است، واجب است که مصداق مفهوم حقیقت و موجودیت واقع شود.

اما براساس ترجمه دکتر نصر باید بگوییم [...] آن چیزی که ماهیت متضمنش است یا اعتبارش از طریق [ماهیت] به نحوی است که [آن شیء] ذات حقیقی دارد، مستلزم است که مفهوم حقیقی بودن و موجود بودن بر آن صدق کند.

در ترجمه، عبارت «in such a way that [the thing] has a real essence» معادل «مناطق کونها ذات حقیقه» است. چنانکه پیداست، ضمیر «ها» در «کونها» به «ماهیت» برمی‌گردد؛ اما دکتر نصر با استفاده از «[the thing]» آن را به «الشیء» برگرداند. همچنین عبارت «مناطق کونها ذات حقیقه» که خبر «یکون [...]» است، قید هر دو «انضمامه مع الماهیت» و «اعتباره معها» است؛ اما در ترجمه انگلیسی این‌طور فهمیده نمی‌شود و

۱. به نظر حکمای مشا اشاره می‌کند که ترکیب وجود و ماهیت را ترکیب انضمامی می‌دانند.

۲. به نظر شیخ اشراق اشاره می‌کند که ماهیت را به اعتبار وجود منشأ اثر می‌دانند.

به نظر می‌رسد عبارت «in such a way that [the thing] has a real essence» فقط به عبارت «[the quiddity] its consideration through» (معادل «انضمامه مع الماهیت») مربوط است، نه عبارت «[the quiddity] is included in» (معادل «اعتباره معها»).

ترجمه پیشنهادی

Rather, I say that the thing [wujud] that its attachment to the quiddity, or its consideration with the quiddity, is the criterion by which the quiddity has a real essence, requires that the concept of being real or being existent holds true for it [thing].

(۱۹) [...] فكذا كون هذا الوجود في الواقع عباره عن كونه بنفسه موجودا و كون غيره به موجودا، لا أن للوجود وجوداً آخرأ زائداً عليه عارضاً له بنحو من العروض ولو بالاعتبار، كما في العوارض التحليلية، بخلاف الماهية كالانسان (همان: ۱۲).

[...] In the same way, the fact that this *wujud* exist in reality means that *wujud* exists by itself and that other things exist through it, not that there is for *wujud* another *wujud* that is external to it and an accident for it, through some kind of accidentality- even hypothetically, as in the case of analytical accidents (meaning genus and differentia) in contrast (a real) quiddity, such as human being (ibid: 12).

ملاصدرا می‌گوید [...] موجودیت وجود در عالم واقع عبارت است از موجود بنفسه بودن وجود و موجود بودن غیر وجود به واسطه وجود، نه اینکه وجود، وجود دیگری داشته باشد که زائد بر آن و عارض بر آن است - هر چند آن عروض اعتباری باشد، کما اینکه در عوارض تحلیلی عروض اعتباری مدنظر است - برخلاف ماهیت انسان [زیرا معنای موجود بودن انسان در خارج این است که برای مثال، زید در خارج انسان است، نه اینکه زید در خارج وجود است].

ترجمه دکتر نصر را در چند نکته زیر بررسی می‌کنیم:

الف) دکتر نصر در ترجمه فوق «accident» را معادل «عارض» قرار داد، در حالی که

- چنانکه در بررسی بند (۱۰) گذشت - «accident» معادل «عرض» در مقابل «جوهر» است نه «عارض» که ریشه در «عرضی» در مقابل «ذاتی» دارد. «عارض» در اینجا به معنای غیرذاتی و/یا زائد بودن یک چیز نسبت به چیز دیگر است، مثلاً وجود که عارض ماهیت است به این معناست که وجود ذاتی ماهیت نیست و زائد بر آن است، از این رو حمل وجود بر ماهیت از نوع حمل غیرذاتی است. بنابراین، مراد ملاصدرا در اینجا این است که وجود دارای وجودی دیگر که زائد و عارض بر آن باشد نیست، بلکه وجود فی نفسه موجود است. گذشته از همه اینها، اصلاً وجود از سنخ ماهیات نیست تا بخواهیم از عرض بودن یا نبودن آن سخن به میان آوریم.

ب) همچنین وی «accidentality» را معادل «عروض» قرار داد، درحالی که معادل «عرضیت» است (دکتر نصر در بند (۱۰) «accidentality» را معادل عرضیت قرار داده است). عروض در اینجا به معنای «حمل غیرذاتی وجود دیگر بر وجود» است؛ به تعبیر دیگر، «عروض» به معنای «زائد یا غیرذاتی بودن وجود دیگر بر وجود» است، نه اینکه وجود از اعراض نه‌گانه باشد.

ج) دکتر نصر «عوارض التحلیلیه» را به «analytical accidents» ترجمه کرد؛ درحالی که accidents معادل «اعراض» است که جمع عرض است؛ اما عوارض جمع «عارض» است، نه عرض؛ از این رو accidents معادل مناسبی بر عوارض نیست. منظور ملاصدرا این است که هریک از جنس و فصل که در خارج به وجود واحد موجودند، پس از تحلیل عقل به نحو اعتباری بر یکدیگر عارض می‌شوند، نه اینکه هریک پس از تحلیل عقل به یکی از اعراض نه‌گانه بدل می‌شوند.

در نتیجه، می‌توانیم قرارداد کنیم که چون منظور هر یک از واژگان اسمی عرضی، عارض و عوارض همان اوصاف و ویژگی‌ها است، «property» می‌تواند معادل مناسبی برای آنها باشد. از سوی دیگر، معادل مناسب برای عروض، «occurrence» و معادل مناسب «يعرض»، «occur» است. چنانکه دکتر نصر در بند (۱۳) عبارت «its concept occurs to them» را به درستی معادل «يعرض مفهومه علیها» یا در بند «۳۲» عبارت

«wujud's occurrence to quiddity» را معادل «عرضه لها» قرار داده است.

ترجمه پیشنهادی

[...] not that there is for *wujud* another *wujud* that is external to it and occurs to it, through some kind of occurrence- even hypothetically, as in the case of analytical occurrences.

(۲۳) فلو كان الوجود امراً انتزاعياً، يكون وحدته و تعدده تابعين لوحده ما أضيف اليه و تعدده من المعاني و الماهيت (همان: ۱۴).

if, therefore, *wujud* were only a conceptual abstraction [and not a reality], its unity and plurality would be subject to the unity of that to which it is related, and its plurality would issue from [abstract] meanings and quiddities (ibid: 14).

ملاصدرا می گوید اگر وجود امر انتزاعی [اعتباری] بود، در وحدت و تعدد خود تابع وحدت و تعدد آن چیزی می بود که به آن مرتبط است؛ یعنی ماهیات و معانی. براساس ترجمه دکتر نصر باید بگوییم اگر وجود امر انتزاعی می بود، در وحدت و کثرت خود تابع وحدت آن چیزی بود که به آن مرتبط است و کثرتش از معانی و ماهیات ناشی می شد.

ترجمه نادرست دکتر نصر از اشتباهی نحوی ناشی شده است؛ یعنی در عبارت «لوحده ما أضيف اليه و تعدده من المعاني و الماهيت»، «من» بیان «ما اضيف اليه» است؛ یعنی «ما اضيف اليه» همان معانی و ماهیات است و مرجع ضمیر «تعدده» نیز «ما اضيف» است؛ در نتیجه با عطف تعدد به وحدت و اضافه آن‌ها به «ما اضيف اليه» باید بگوییم «تابع وحدت و کثرت آن چیزی بود که به آن مرتبط است؛ یعنی ماهیات و معانی». به نظر می رسد دکتر نصر متوجه نشده که «ما اضيف اليه» همان معانی و ماهیات است.

ترجمه پیشنهادی

If [...] its unity and plurality would be subject to the unity and plurality of that to which it [*wujud*] is related; that is, [abstract] meanings and quiddities.

If [...] its unity and plurality would be subject to the unity and plurality of All of the [abstract] quiddities and meanings that to which it [*wujud*] is related.

۳۰) اذا كان المنظور اليه حال النسبه بما هي مفهوم من المفهومات، وليست هي بذلك الاعتبار نسبه، أي معنى غير مستقل. و أما اذا كان المنظور إليه حال الماهيه بالذات، فليست هي بحسب نفسها محكوما عليها بالانتساب الى غيرها ما لم يك لها كون هي تكون بذلك الكون منسوبه ألى مكوّننها وجاعلها (همان: ۱۶).

If what is considered here has the condition of a relation inasmuch as it is a concept among other concepts, then, from this point of view, it is not a relationship—that is, a meaning is not independent. But if one considers it in its condition of being a quiddity, then it is not judged to have any relationship with something other than itself, and nothing happens to it. It is through this “being” that it becomes related to its “being” (ibid: 16).

ملاصدرا می گوید اگر وضعیت نسبت به اعتبار اینکه مفهومی میان سایر مفاهیم است مراد باشد، آن گاه نسبت به این اعتبار دیگر نسبت، یعنی معنی غیر مستقل نیست. و اما اگر وضعیت ماهیت بالذات [به عنوان منسوب] مراد باشد، ماهیت فی نفسه محکوم به انتساب به غیر خودش نیست؛ مگر ماهیت کون [وجودی] در خارج داشته باشد که به اعتبار آن کون [وجود] نسبتی به سوی مكوّن و جاعل خودش پیدا کند.

بر اساس ترجمه دکتر نصر باید بگوییم اگر نسبت در وضعیت ماهیت بودنش مراد باشد، ماهیت فی نفسه محکوم به انتساب به غیر خودش نیست و هیچ چیزی برایش رخ نمی دهد. به اعتبار این «وجود» است که ماهیت نسبتی به سوی جاعل خودش پیدا می کند.

نکات این ترجمه عبارت اند از:

الف) عبارت «if one considers it in its condition of being a quiddity» ترجمه

نادرستی از عبارت «اذا كان المنظور إليه حال الماهية بالذات» است؛ زیرا مقصود ملاصدرا این است که «اگر وضعیت ماهیت بالذات [به‌عنوان منسوب] مراد باشد» نه اینکه «اگر نسبت در وضعیت ماهیت بودنش مراد باشد»؛ پس همان‌طور که دکتر نصر تعبیر «المنظور إليه» را در «اذا كان المنظور إليه حال النسبه» به‌درستی به «what is considered here» ترجمه کرد، تعبیر «المنظور إليه» را نیز در «اذا كان المنظور إليه حال الماهية بالذات» باید به «what is considered here» ترجمه می‌کرد، نه به «one considers it».

ب) دکتر نصر از عبارت «this “being”» استفاده می‌کند؛ اما در این پاراگراف، پیش‌تر سخنی از «being» به‌نگفته است تا با «this» به آن اشاره کند. خواننده با دیدن «this “being”» به عبارات قبل این پاراگراف برمی‌گردد تا ردی از being بیابد. وقتی ملاصدرا از «بذلک الکون» استفاده می‌کند، پیش‌تر با عبارت «ما لم یک لها کون» ردی از آن به‌جای می‌گذارد تا بتواند با «ذلک» به آن اشاره کند. دکتر نصر عبارت «الم لم یک لها کون» را ترجمه نکرد و موجب شد «this “being”» (ترجمه «بذلک الکون») در اینجا نامفهوم شود.

ترجمه پیشنهادی

If what is considered here has the condition of quiddity in its essence, then it is not Through itself judged to have any relationship with something other than itself unless it would have a "being/existence" through which it becomes related to its instaurer.

۳۲) و قد أطبقت ألسنه المحصلين من أهل الحكمه بأن أتصاف الماهیه بالوجود و عروضه لها ليس أتصافا خارجيا و عروضها حلوليا، بأن يكون للموصوف مرتبه من التحقق. و الكون ليس في تلك المرتبه مخلوطا بالاتصاف بتلك الصفه (همان: ۱۷).

According to the language of the accomplished from among the people of wisdom, the qualification of quiddity by *wujud* and *wujud`* occurrence to quiddity is neither an external qualification nor an accidentality by incarnation in such a way

that the qualified would already have a degree of reality. yet existence at this stage is not mixed by the qualification of this attribute (ibid: 17).

ملاصدرا می‌گوید بیشتر فلاسفه بر آن اند که اتصاف ماهیت به وجود و عروض وجود بر ماهیت، اتصاف خارجی و عروض حلولی نیست؛ به اینکه [چنین نیست که] موصوف مرتبه‌ای از تحقق و کون داشته باشد که در آن مرتبه، به آن (وجود) متصف نباشد.

بر اساس ترجمه دکتر نصر باید بگوییم طبق لسان بیشتر فلاسفه، اتصاف ماهیت به وجود و عروض وجود بر ماهیت اتصاف خارجی و عروض حلولی نیست؛ به نحوی که موصوف [یعنی ماهیت] پیش‌تر مرتبه‌ای از واقعیت [پیش از وجود] داشته باشد؛ اما وجود در این مرتبه چنین صفتی ندارد.

دو نکته در این ترجمه وجود دارد:

الف) مشکل نخست ناشی از اشتباه در نسخه عربی این ترجمه است که بین «التحقق» و «الکون» علاوه بر «واو عطف» از نقطه استفاده کرده است؛ در حالی که استفاده از نقطه در اینجا اشتباه است و باید بین این دو کلمه «واو عطف» آورد؛ و گرنه جمله بعد نقطه نامفهوم می‌شود. در ترجمه انگلیسی جای اینکه نقطه حذف شود و واو عطف بماند، با حذف واو عطف و نگه داشتن نقطه، عبارت بعد نقطه و به تبع عبارات بعد نیز نامفهوم شده است. برای تصحیح ترجمه باید به جای نقطه از «and» استفاده و «yet» را نیز حذف کنیم.

ب) دکتر نصر «accidentality» را معادل عروض قرار داده است؛ در حالی که accidentality معادل «عرضیت» است، نه عروض. همان‌طور که وی «wujud' occurrence to quiddity» را معادل «عروضه لها» قرار داده است، باید «occurrence by incarnation» را معادل «عروضاً حلولیاً» بگذارد.

ترجمه پیشنهادی

According to [...] is not external qualification and occurrence by incarnation in such

a way that the qualified would already have a degree of reality and existence that at this stage is not mixed by the qualification of this attribute.

۵۹) سؤال: لو كان الوجود في الاعيان و ليس بجوهر، فيكون كيفاً لصدق تعريف الكيف عليه. فيلزم مع مامرٍ من تقدّم الموضوع عليه المستلزم للدور أو التسلسل، كون الكيف أعمّ الأشياء مطلقاً و كون الجوهر كيفاً بالذات، و كذا الكمّ و غيرهما (همان: ۲۶).

Question: "If *wujud* were in the external world and not a substance, then it would be a quality, for the definition of "quality" is applicable to it. From that would follow, first of all, the absurdity that was mentioned before – that is, that the subject would exist before its own existence, implying a vicious circle and infinite regression. The existence of quality is the most general of all things, while the existence of substance as a quality is through itself" (ibid: 16).

ملاصدرا می گوید اگر وجود در جهان خارج موجود باشد و جوهر نباشد، تعریف کیف بر آن صدق می کند؛ پس از «کیف بودن وجود» افزون بر تالی فاسد سابق، که عبارت است از تقدم موضوع [یعنی ماهیت] بر وجودش، که خودش مستلزم دور و تسلسل است، لازم می آید کیف اعم الاشياء باشد [زیرا وجود که کیف است، بنابر فرض باید اعم باشد] و همچنین جوهر کیف بالذات باشد [چون وجود که کیف است، بر جوهر صدق می کند].

دکتر نصر در ترجمه «كون الكيف أعمّ الأشياء مطلقاً و كون الجوهر كيفاً بالذات» دو اشتباه کرد. نخست عبارت «The existence of quality is the most general of all things» که مستقل آمده است، در واقع محال دومی است که از «کیف بودن وجود» لازم می آید؛ ولی جدا کردن این جمله از جمله قبلی، که حاکی از محال اولی است که از «کیف بودن وجود» لازم می آید، نمی رساند که این جمله نیز متعلق «from that would follow» است و نمی رساند که این جمله حاکی از محالی است؛ بنابراین به نظر می رسد با حذف «نقطه» قبل از «[...] The existence» و جایگزین کردن عبارت «and, [...]» مشکل

برطرف شود. دومین اشتباه این است که دکتر نصر «واو» را در «و کون الجوهر کیفاً بالذات» به اشتباه «واو حالیه» گرفته و در ترجمه آن از «while» استفاده کرده است، در حالی که «واو عطف» است؛ یعنی بیان‌کننده محال سومی است که از «کیف بودن وجود» لازم می‌آید.

ترجمه پیشنهادی

[...] From that would follow, first of all, the absurdity that was mentioned before that is, that the subject would exist before its own existence, implying a vicious circle and infinite regression, [secondly] that quality becomes the most general of all things, and [thirdly] that substance becomes a quality in its essence.

(۷۰) فاعلم انه لا خصوصیه لورود هذا الكلام على عينيه الوجود، بل وروده على انتزاعیه الوجود أشكال؛ لأن الوجود عين الماهیه على تقدير العینیه، فلم یکن بینهما اتصاف بالحقیقه و غیرها على هذا التقدير، فیکون وصفا لها. فیشکل کیفیه الأتصاف، لأن اتصاف الماهیه بالوجود على تقدير أن یراد به الکنون المصدري، مصداقها نفس الماهیه (همان: ۲۸).

Know that the allegation of this objection does not concern the concrete reality of *wujud*. Rather, when it pertains to the problem of *wujud* as an abstract concept, then difficulties arise, because *wujud* is the same as quiddity in point of concrete reality. Properly speaking, there is no real qualification between the two; and the same view applies to the other cases. [*wujud*] thus becomes a qualification for [quiddity]. It is the modality of this qualification that difficulty because if one speaks of the qualification of quiddity by *wujud*, depending on what one means by infinitive existence, then the subject that receive the predicate is the actualization of the quiddity (ibid: 28).

ملاصدرا می‌گوید این مطلب که اشکالی در بند قبل بود،^۱ خصوصیتی برای فرض عینیت وجود [یعنی وجود در جهان خارج] ندارد، بلکه ورود آن بنا بر فرض انتزاعی - اعتباری بودن وجود مشکل‌تر است؛ زیرا بنا بر فرض عینیت وجود، وجود عین ماهیت است؛ در نتیجه بین وجود و ماهیت اتصاف حقیقی تحقق نمی‌پذیرد؛ [زیرا وجود و ماهیت در خارج با یکدیگر متحدند؛ پس ماهیت متصف به وجود نمی‌شود] و بنا بر فرض انتزاعی - اعتباری بودن وجود، وجود غیر از ماهیت خواهد بود؛ در نتیجه وجود وصف ماهیت می‌شود؛ از این رو، کیفیت اتصاف [ماهیت به وجود] مشکل درست می‌کند؛ چون [در صورت] اتصاف وجود به ماهیت بنا بر این فرض که مراد از وجود [اعتباری] کون مصدری است، مصداق ماهیت خود [حصول] ماهیت است.

درباره ترجمه این بند به چهار نکته می‌توان اشاره کرد:

الف) اولین نکته این است که واژه «اشکال» در متنی که دکتر نصر استفاده کرده، به اشتباه جایگزین واژه «اشکل» و منشأ ترجمه اشتباه واژه «اشکال» به «difficulties» شده است («اشکال» جمع شکل است، نه «اشکال»). ملاصدرا می‌خواهد بگوید «این مطلبی که اشکالی در بند قبل بود، خصوصیتی برای فرض عینیت وجود [یا وجود در جهان خارج] ندارد، بلکه ورود آن بنا بر فرض انتزاعی - اعتباری بودن وجود مشکل‌تر است»؛ اما بنا بر ترجمه دکتر نصر باید بگوییم «فرض اعتباری - انتزاعی بودن وجود مشکلاتی دارد».

ب) عبارت «and the same view applies to the other cases» ترجمه «غیرها» است. این ترجمه نیز اشتباه است؛ چون «ها» در «غیرها» به «الماهیه» برمی‌گردد. نویسنده می‌خواهد بگوید «بنا بر فرض انتزاعی - اعتباری بودن وجود، وجود غیر از ماهیت خواهد بود؛ در نتیجه وجود وصف ماهیت می‌شود».

۱. اینکه اگر وجود افراد حقیقی در ماهیات داشته باشد، لازم می‌آید این وجود برای ماهیت ثابت باشد؛ در حالی که ثبوت شیئی برای شیء دیگر فرع ثبوت مثبت‌له است؛ پس لازم می‌آید ماهیت پیش از ثبوتش ثابت باشد.

ج) اشتباه دیگری که در پی اشتباه قبل رخ داده، این است که دکتر نصر عبارت «علی هذا التقدير، فيكون وصفا لها» را به « [wujud] thus becomes a qualification for [quiddity]» ترجمه کرده که کاملاً مبهم است؛ زیرا تعبیر «thus» بدون در نظر گرفتن اینکه مراد از «غیرها» چیست، رساننده معنای اصلی «علی هذا التقدير» (همان «علی [تقدير] انتزاعیه الوجود») نیست؛ یعنی مشخص نیست که *thus* به *the problem of wujud as an abstract concept* (معادل «علی [تقدير] انتزاعیه الوجود») بر می گردد، نه *in point of concrete reality* (معادل «علی تقدير عينيه [الوجود]»). اینجا ملاصدرا می خواهد بگوید «بنابر فرض اعتباریت - انتزاعیت وجود، وجود غیر از ماهیت خواهد بود؛ در نتیجه وجود وصف ماهیت می شود».

د) دکتر نصر عبارت «depending on what one means by infinitive existence» را معادل «علی تقدير أن يراد به الكون المصدري» می گذارد؛ در حالی که معنای متن عربی (بر فرض اینکه مراد از وجود [اعتباری] کون مصدری باشد) با معنای متن انگلیسی (بسته به اینکه مرادمان از کون مصدری چیست) یکسان نیست. ملاصدرا می خواهد بگوید «کیفیت اتصاف مشکل درست می کند؛ چون [در صورت] اتصاف وجود به ماهیت بنابر این فرض که مراد از وجود [اعتباری] کون مصدری است، مصداق ماهیت خود [حصول] ماهیت است» نه اینکه «کیفیت اتصاف مشکل درست می کند؛ چون [در صورت] اتصاف وجود به ماهیت، بسته به اینکه مرادمان از کون مصدری چیست، مصداق ماهیت خود [حصول] ماهیت است».

ترجمه پیشنهادی

Know that the allegation of this objection does not concern the concrete reality of *wujud*. Rather, when it pertains to the problem of *wujud* as an abstract concept, then bigger difficulty arise, because *wujud* is the same as quiddity in point of concrete reality, thus there is no real qualification between the two. But *wujud* is not the same as quiddity in point of abstract concept of *wujud*, thus *wujud* becomes a qualification

for [quiddity]. Consequently, It is the modality of this qualification that causes difficulty, because if one speaks of the qualification of quiddity by *wujud*, depending on that one means by *wujud*, infinitive existence, then the subject that receive the predicate is the actualization of the quiddity.

(۷۱) فتاره خصصوا القاعده الكلّيه القائله بالفرعيه بما سوى صفه الوجود. و تاره هربوا عنها و انتقلوا الى الاستلزام بدل الفرعيه (همان: ۲۹).

Sometimes they applied the general principle of derivation to cases other than the qualification of *wujud*. Sometimes they fled from this principle and proceeded to substitute [the principle of] derivation (ibid: 29).

ملاصدرا می گوید برخی فلاسفه قاعده کلی فرعیّت را به ماسوای صفت وجود اختصاص دادند. برخی فلاسفه از قاعده فرعیّت گریختند و آن را به [قاعده] استلزام تبدیل کردند؛ [یعنی ثبوت شیئی برای شیء دیگر، فرع ثبوت مثبت له نیست، بلکه مستلزم ثبوت مثبت له است].

اشتباه دکتر نصر این است که عبارت «انتقلوا الى الاستلزام بدل الفرعيه» را به «proceeded to substitute [the principle of] derivation» ترجمه کرده است. ترجمه ایشان معادلی برای «الاستلزام» ندارد؛ یعنی در عبارت انگلیسی مشخص نیست قاعده فرعیّت به چه چیزی تبدیل شده است. مترجم فقط می گوید برخی فلاسفه به جایگزینی برای قاعده فرعیّت رسیدند.

ترجمه پیشنهادی

[...] proceeded to substitute [the principle of] derivation; that is, [the principle of] entailment.

(۷۳) [...] مع اتحادهما ذاتاً و هویه فی نفس الامر (همان: ۳۰).

[...] while they form one single unity essentially and in their ipseity *in concreto* (ibid: 30).

مشکل این ترجمه این است که دکتر نصر تا اینجا «*in concreto*» را معادل «جهان واقع» می‌گذاشت؛ اما در این عبارت، *in concreto* را معادل «نفس الامر» در نظر گرفته است. در جایی دیگر، «*itself*» را معادل «نفس الامر» گذاشت:

(۷۵) [...] الذی هو ایضاً نحو من انحاء وجود الشیء فی نفس الامر بلا تعمُّل و اختراع (همان: 31).

[...] which itself is also a certain mode of wujud of the thing itself without making or generating (ibid: 31).

۷۶: [...] لأنَّ المرتبه التي يجوز خلو النقيضين عنها هي ما تكون من مراتب نفس الامر (همان: 31).

[...] because the level at which the removal of two contradiction is possible is, in fact, one of the degrees of the same reality (ibid: 31).

ملاصدرا می‌گوید مرتبه‌ای که در آن ارتفاع نقيضین جایز است، از مراتب «نفس الامر» است؛ [برای مثال، ماهیت که در مرتبه ذات، نه موجود است و نه معدوم]. دکتر نصر «*the same reality*» را معادل «نفس الامر» گذاشته است. به نظر می‌رسد *the same reality* معنای «نفس الامر» را نمی‌رساند نیست. *itself* نیز چنین است. بهتر است در همه موارد، *in concreto* را معادل «نفس الامر» بگذاریم؛ با این فرض که نفس الامر همان جهان واقع است.

(۷۸) [...] تجريد الماهية عن الوجود عند التحليل ايضاً ضرب من الوجود لها في نفس الامر [...] (همان: ۳۲).

The abstraction of quiddity from *wujiid* through mental analysis is also a sort of *wujiid* for quiddity [...] (ibid: 32).

ترجمه انگلیسی بالا معادلی برای «فی نفس الامر» ندارد؛ یعنی در عبارت انگلیسی مشخص نیست تجرید ماهیت از وجود در تحلیل عقلی، در نفس الامر نوعی وجود برای ماهیت است.

۸۶) اما تخصیصه بمراتبه و منازلہ فی التقدّم والتأخّر، و الغنی و الحاجه، و الشده و الضعف، فبما فيه من شؤونه الذاتيه و حیثياته العینیه بحسب حقیقته البسیطه [...] (همان: ۳۷).

Its particularization by Its degrees and Its levels of anteriority and posteriority, richness and indigence, intensity and weakness, and what pertains to It in its essential states and concrete realities is in accordance with Its simple Reality [...] (ibid: 37).

ملاصدرا می‌گوید تخصیص وجود از طریق منازل و مراتب خودش [که عبارت‌اند از] تقدم و تأخر، بی‌نیازی و احتیاج، و شدت و ضعف، به دلیل شئون ذاتی و حیثیاتی عینی است که به حسب حقیقت بسیط وجود در اوست.

بر اساس ترجمه دکتر نصر باید بگوییم تخصیص وجود از طریق منازل و مراتب خودش [که عبارت‌اند از] تقدم و تأخر، بی‌نیازی و احتیاج، شدت و ضعف، و آنچه در شئون ذاتی و حیثیات عینی وجود مربوط به اوست، به دلیل حقیقت بسیط وجود است.

اشتباه ترجمه این است که عبارت « what pertains to It in its essential states and concrete realities » که معادل «ما فيه من شؤونه الذاتيه و حیثياته العینیه» است، نباید با «and» به عبارات قبل عطف شود، بلکه باید بعد از «is» بیاید.

همچنین استفاده از تعبیر «particularization» برای «تخصیص» مناسب به نظر نمی‌رسد؛ زیرا تخصیص در اینجا به معنای متمایز کردن است و particularization که بیشتر به معنای «جزئی کردن» است و معنای متمایز کردن را نمی‌رساند.

ترجمه پیشنهادی

Its differentiation by Its degrees and Its levels- of anteriority and posteriority, richness and indigence, intensity and weakness- is in regard to what pertains to It in its essential states and concrete realities in accordance with Its simple Reality.

۸۶) [...] و أما تخصیصه بموضوعاته - أعنی الماهیات و الأعیان المتصفه به فی العقل علی الوجه الذی مرّ ذکره - فهو باعتبار ما یصدق علیه فی کلّ مقام من ذاتیاته التی تنبعث عنه فی حدّ العلم و التعقل، و یصدق علیه صدقا ذاتیا من الطبائع کلیه و المعانی الذاتیه، التی یقال لها فی عرف اهل هذا الفنّ الماهیات، وعند الصوفیه الاعیان الثابته (همان: ۳۷).

[...] As for its particularization by its substratums- by which I mean the quiddities and essences qualified by it in the mind, as we have already explained- it is in regard to what is affirmed of each of the essential [properties] that issue from it on the level of knowledge and intellection. In confirmation of it, [particularization takes place with regard to] universal natures and essential meanings attributed to it by an attribution that is essential to it and that, in the language of the specialists of this science, is called quiddities. Among the Sufis, they are called the "fixed archetypes" (ibid: 37).

ملاصدرا می گوید تمایز وجود از طریق موضوعاتش، که عبارت اند از ماهیات و اعیانی که موجودات به آن ها در عقل متصف می شوند؛ به همان نحوی که پیش تر گفتیم، به اعتبار اموری است که در هر مرتبه ای بر وجود صادق اند. آن امور عبارت اند از ذاتیاتی که از وجود در مرتبه علم و تعقل انتزاع می شوند و طبایع کلی و معنایی ذاتی که بر وجود صادق ذاتی می کنند. هر یک از طبایع کلی و معنای ذاتی در اصطلاح اهل این فن «ماهیات» و نزد صوفیه «اعیان ثابته» نامیده می شوند.

بر اساس ترجمه دکتر نصر باید بگوییم تخصیص وجود به موضوعات [...] به اعتبار اموری است که صادق اند بر هر یک از [ویژگی های] ذاتی که در مرتبه علم و تعقل از وجود منبعث می شوند. در صدق بر وجود، [تخصیص وجود به اعتبار] طبایع کلی و معنایی ذاتی است که از طریق اسناد ذاتی به وجود اسناد داده می شوند و اینکه در زبان اهل فن ماهیات نامیده می شوند. صوفیه آن را «اعیان» ثابته می نامند.

تفاوت و اشتباه ترجمه دکتر نصر پیداست.

ترجمه پیشنهادی

As for its differentiation by its substratums- by which I mean the quiddities and essences qualified by it in the mind, as we have already explained- it is in regard to what is attributed to *wujud* in each of Its degrees and levels; that is, the essential [properties] that issue from it on the level of knowledge and intellection; and universal natures and essential meanings which is attributed of *wujud* by an attribution that is essential to it. Each of universal natures and essential meanings in the language of the specialists of this science, is called quiddities. Among the Sufis, they are called the “fixed archetypes.”

۸۷) إنما تختلف ماهيات الاشياء- التي تنال الوجود- بالنوع، و مافيهما من الوجود
فغير مختلف النوع. فإنَّ الانسان [...] (همان: ۳۸).

Verily, the quiddities of things that pertain to *wujud* are different from one another in terms of species. The human [...] (ibid: 38).

ملاصدرا می گوید ماهیات اشیائی که موجودند، اختلاف نوعی دارند؛ [ولی]
وجودات آنها اختلاف نوعی ندارد، [برخلاف مشائین که معتقدند وجودات تخالف
نوعی دارند].

دکتر نصر عبارت «و مافيهما من الوجود فغير مختلف النوع» را ترجمه نکرده است.
این عبارت که به نفی ادعای مشائین (تخالف نوعی وجودات- موجودات) اشاره
می کند، کانون بحث پاراگراف بعدی است؛ یعنی عنوان «[...] تخالف الوجودات نوعا
[...]» با ترجمه «the differentiation of existences in terms of species».

کتابشناسی: نقد و بررسی ترجمه انگلیسی کتاب مشاعر ملاصدرا



۱۷۵

۸۸) و لا یبعد ان یكون المراد بتخالف الوجودات نوعا كما اشتهر من المشائین هذا
المعنی (همان: ۳۸).

It is not farfetched to think that what is meant by the differentiation of existences

in terms of species is what became famous according to the Pripatetics concerning this meaning (ibid: 38).

ملاصدرا می‌گوید بعید نیست مراد از تخالف نوعی وجودات [موجودات] که نزد مشائین مشهور است، چنین باشد: تخصیص در وجود به اعتبار ذات و هویت و تخصیص در وجود به اعتبار صفات ذاتی کلی.

بر اساس ترجمه دکتر نصر باید بگوییم بعید نیست مراد از تخالف نوعی وجودات چیزی است که نزد مشائین به این معنا مشهور شد. خود «این معنا» هم در عبارت عربی و هم در ترجمه انگلیسی مبهم است و به شرح در پانوشت نیاز دارد.

ترجمه پیشنهادی

It is not farfetched to think that what is meant by the differentiation of existences in terms of species- which is became famous according to the Pripatetics- is concerning this meaning.

۹۰) و من الماهیات الموجودة ما نتصورها و نأخذها من حیث هی هی مع قطع النظر عما سواها [...] لم یکن بحیث یمکن أخذها مجردة عما سواها، ولا کونها مأخوذة من حیث هی هی (همان: ۴۱).

And among existing quiddities, there are those that we can conceptualized and consider with total disregard of other things [...] it would not be possible to consider them separately from all other things (ibid: 41).

دو مشکل در ترجمه وجود دارد. نخست اینکه مترجم معادلی برای تعبیر «من حیث هی هی» در نظر نگرفته است، هرچند «with total disregard of other things» (معادل «مع قطع النظر عما سواها») تا حدودی معنای «من حیث هی هی» را نیز می‌رساند. بهتر است معادل مستقلی برایش بیاوریم؛ البته مترجم در بندهای دیگر چنین کرده است. دوم اینکه عبارت «لاکونها مأخوذة من حیث هی هی» نیز ترجمه نشده است.

ترجمه پیشنهادی

[...] there are those that we can conceptualized and consider Insofar as it is what it is, with total disregard of other things [...] it would not be possible to consider them separately from all other things, nor Insofar as it is what it is.

(۹۱) [...] فأنَّ وجود المعلول متقوم بوجود علتة [...] (همان: ۴۱).

[...] because the wujud of the caused is constituted by its wujud [...] (ibid: 41).

ملاصدرا می گوید وجود معلول به وجود علتش متقوم است. مشکل ترجمه این است که «its wujud» معنای «وجود علت» را نمی رساند.

ترجمه پیشنهادی

[...] because the wujud of the caused is constituted by the wujud of its cause.

(۹۶) لو كانت الجاعليه و المجعليه بين الماهيات و كان الوجود امرا اعتباريا عقليا، يلزم ان يكون المجعلول من لوازم ماهيه الجاعل، و لوازم الماهيه امور اعتباريه (همان: 4۴).

[...] it would follow that the object of instauration would be one of the concomitants of the instaurer. Now, the concomitants of the quiddities are conceptual notions (ibid: 44).

ملاصدرا می گوید اگر جاعلیت و مجعلیت بین ماهیات محقق باشد و وجود امر اعتبار عقلی باشد، لازم می آید مجعلول از لوازم ماهیت جاعل باشد و لوازم ماهیت امور اعتباری هستند.

مترجم عبارت «لوازم ماهیه الجاعل» را «the concomitants of the instaurer» ترجمه کرده است؛ درحالی که ترجمه درست «the concomitants of the quiddity of the instaurer» است.

منابع

۱. صدرالدین، محمد شیرازی (ملاصدرا)، کتاب المشاعر، ۱۳۶۳، بدیع الملک میرزا عمادالدوله (شرح و ترجمه)، هانری کربن (ترجمه، مقدمه و تعلیقات فرانسوی)، کتابخانه طهوری، تهران.

2. Mullā Ṣadrā, The book of Metaphysical Penetrations [Kitāb al-Maḥā'ir]: A Parallel English-Arabic Text, Seyyed Hossein Nasr (transl.), Ibrahim Kalin (ed.), (Brigham Young University - Islamic Translation Series), 2014.

